



ایران و مصر، دو بال گسترده جهان اسلام

ایران و مصر دو بال گسترده جهان اسلام

سخنران

دکتر ابوالفضل خوش منش

پژوهشکده مطالعات دینی فرهنگ



پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی



پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
وزارت فرهنگ، ارشاد اسلامی

ایران و مصر، دو بال گسترده جهان اسلام

ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

سخنران: دکتر ابوالفضل خوشمنش

ویراستار ادبی: مریم گلبارگیر

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول - اردیبهشت ۱۳۹۰

قیمت: ۷۳۰۰ ریال

چاپخانه: پیمان نواندیش

همه حقوق این اثر برای پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات محفوظ است.

در صورت تخلف پیگرد قانونی دارد.

نشانی: تهران، پایین تر از میدان ولیعصر (عج)، خیابان دمشق، شماره ۹، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

صندوق پستی ۶۴۷۴-۱۴۱۵۵ تلفن ۸۸۹۱۹۱۷۷، دوزنگار ۸۸۸۹۳۰۷۶ Email: Nashr@ricac.ac.ir

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
آغاز سخن	۹
مصر در قرآن	۱۰
تین و زیتون و طور سینین	۱۲
عقاب بزرگ	۱۴
در رویارویی با استعمار پیر	۱۵
هژمونی بزرگ	۱۶
دو کشور پیشرو	۲۰
دو ارتش مقتدر	۲۱
مصر و ایران در گذر تاریخ	۳۰
مصر و ایران و فراتر از آن	۳۲
گستره فکر و فرهنگ	۳۴
استمرار تعامل و تبادل	۳۶
اشارهای به وادی ادب	۳۷
اشارهای به موضوع هنر	۴۰
مصاهرت	۴۲
کوشش هم‌زمان ایرانیان و مصریان برای حاکمیت بر ثروت‌های ملی	۴۲
همچنان کشش و کوشش سیاسی و مبارزاتی	۴۳
زمینه‌های دیگر	۴۵
داستان تقریب	۴۶
پرسش و پاسخ	۴۶
فیلم اعدام فرعون	۴۸
خلاصه و نتیجه	۵۳

سخن ناشر

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات به منظور دستیابی به اهداف و وظایف خود اقدام به برگزاری نشست‌هایی با موضوع‌های گوناگون در حوزه فرهنگ، هنر و ارتباطات می‌کند تا از این رهگذر فضای گفت‌وگو و تبادل نظر میان نخبگان فرهنگی کشور، نقد و بررسی مسائل و مشکلات مبتلابه جامعه را فراهم سازد.

گزارش پیش رو، نتیجه نشستی است با عنوان: «ایران و مصر، دو بال گسترده جهان اسلام» با سخنرانی دکتر ابوالفضل خوش‌منش که در تاریخ ۴ اسفند ۱۳۸۹، گروه دین و فرهنگ پژوهشکده مطالعات دینی فرهنگ قم برگزار کرده است.

یادآوری می‌شود، مطالب گفته‌شده از سوی سخنران، لزوماً بازتاب و بیانگر دیدگاه‌های مسؤولان پژوهشگاه نیست.

آغاز سخن

دکتر ابوالفضل خوش‌منش*

سخن خود را با دو آیه از قرآن از پایان سوره فتح آغاز می‌کنم. قرآن می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا»؛ «اوست کسی که پیامبر خود را با هدایت و آیین درست روانه ساخت تا آن را بر همه ادیان پیروز سازد و گواه‌بودن خدا کفایت می‌کند.» (فتح، ۲۸)

همچنین: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطَاةً فَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»؛ «محمد [ص] پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربان‌اند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی فضل و خشنودی خدا را

*. نویسنده و کارشناس علوم قرآنی

خواستارند. علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل چون کشته‌ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از [انبوهی] آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.» (فتح، ۲۹)

ما امیدواریم که بیش از پیش و عیان‌تر از گذشته شاهد تحقق این وعده‌های الهی باشیم و در آغاز سخن خود، این خواسته را از درگاه عزّ احدیت تقاضا می‌کنیم. روشن است که نشانه‌های عینیت بیشتر این وعده‌ها هم‌اکنون در فضای افق دیده می‌شود.

مصر در قرآن

سرزمین مصر در قرآن و تورات کشوری خوش‌نام و دارای درخشش است. به جایگاه، هنر و محاسن این کشور در تورات بارها اشاره شده و در قرآن نیز هرجا از مصر گفته می‌شود، سخن قرین خوبی و آرامش است. یکی از سوره‌هایی که در آنها اشاره به مصر بارها آمده، سوره یوسف است و از جمله، این آیه: «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَكِدًا...»؛ «و آن کس که او را از مصر خریده بود، به همسرش گفت: «نیکش بدار شاید به حال ما سود بخشد یا او را به فرزندی اختیار کنیم.»» (یوسف، ۲۱) یوسف (ع) از چاه آب بیرون آورده شد، عزیز مصر او را به فرزندی گرفت و به همسرش سفارش کرد که به او جایگاهی نیک دهد. ذات خداوندی در پی همین آیه می‌گوید: «ما» این

گونه» یوسف را از تمکین خود برخوردار ساختیم.» خداوند بر سر چاه آب، کار خود و آینده یوسف را در مصر به رخ همگان می‌کشد.

همچنین در سوره یوسف می‌خوانیم: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ أَوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوُّهُ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ»؛ «پس چون بر یوسف وارد شدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش گرفت و گفت به امید خدا با [امن و] امان داخل مصر شوید.» (یوسف، ۹۹)

سپس: «وَرَفَعَ أَبُوُّهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِّنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»؛ «و پدر و مادرش را به تخت برنشانید و [همه آنان] پیش او به سجده درافتادند و [یوسف] گفت: «ای پدر این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد، آن‌گاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان [کنعان به مصر] باز آورد. پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد، بی‌گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد صاحب لطف است؛ زیرا او دانای حکیم است.»» (یوسف، ۱۰۰) در این آیات، اشارات حاکی از شکوه، بزرگی، لطافت و امید درباره مصر دیده می‌شود.

یکی از سوره‌هایی که آغاز و انجامش به شکل بسیار ظریفی به مصر مرتبط می‌شود، سوره «تحریم» (سوره ۶۶ قرآن) است. هنگامی که رسول گرامی اسلام (ص) به پادشاه مصر نامه می‌نویسد، او مانند پادشاه ایران بی‌ادبی نمی‌کند، بلکه با کیاست و سیاست مهلتی را برای بررسی می‌خواهد

و ضمناً هدایایی را برای ایشان می‌فرستد؛ از جمله کنیزی که به نام «ماریه قبطیه» معروف است.

روشن است که این کنیز، انسانی برگزیده و برکشیده و هدیه شاه سرزمینی بزرگ به کسی است که دین و دعوت بزرگی را می‌گستراند. این بانو، مورد حسادت دیگر زنان پیامبر (ص) قرار می‌گیرد و نخستین آیه سوره تحریم در همین زمینه نازل می‌شود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «ای پیامبر چرا برای خشنودی همسرانت آنچه را خدا برای تو حلال کرده، حرام می‌کنی خدا [ست که] آمرزنده مهربان است.» (تحریم، ۱)

همین سوره با اشاره به بانویی مصری رو به پایان می‌رود؛ البته این بانوی بزرگ، این بار ملکه و بانوی نخست مصر است؛ بانویی که مثل همه انسان‌های باایمان، اعم از زنان و مردان می‌شود:

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِن فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ «و برای کسانی که ایمان آورده‌اند، خدا همسر فرعون را مثل آورده، آن‌گاه که گفت: «پروردگارا پیش خود در بهشت خانه‌ای برایم بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از دست مردم ستمگر برهان.» (تحریم، ۱۱)

تین و زیتون و طور سینین

طلیعه نشست حاضر به سخن خداوند متعال در قرآن معطر شد و سوره‌های «تین» و «علق» تلاوت گردید. ما در این سوره‌ها، سیر فشرده‌ای را درباره پیدایش انسان، آمد و شد او، مبدأ و معاد، همچنین رشد و تربیتش می‌بینیم.

در سوره تین خداوند بزرگ قسم می خورد: «وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ»، «وَطُورِ سِينِينَ»، «وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ»؛ «سوگند به انجیر و زیتون»، «و طور سینین»، «و این شهر امن [و امان]» (تین، آیات ۱، ۲ و ۳)؛ وقتی خداوند این قسم‌ها را خورد، به موضوع آفرینش و معاد انسان می پردازد تا در سوره بعد بگوید: «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»، «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»؛ «بخوان به نام پروردگارت که آفرید»، «انسان را از علق آفرید». (علق، آیات ۱ و ۲)

سوره تین با نام «میوه‌ها» و سوره علق با امر به «قرائت» آغاز می شود؛ سوره اول به فیزیک، بدن و جسم انسان و سوره دوم به تعادل و ارتقای روح او پرداخته است. در میانه این مکان‌های مهم و سرنوشت‌ساز برای بشر، این خاستگاه‌های پیامبران (ع) و جایگاه شرایع و ادیان، طور سینین و مصر است؛ مصری که از آب نیل، آباد شده، از آن تمدن، ثروت، سیادت و سیاست برآمده، طاغوت بزرگی از میان این بساط سر بر کرده و گروه کثیری از بندگان را به بردگی کشیده است. خداوند برای هدایت این طاغوت و نجات بندگان، پیامبری را مبعوث می کند و به او کتابی که حاوی شریعت و قانون است، می دهد.

طور سینا جایی است که موسی (ع) الواح را از خدا دریافت کرد و جایی است که محل «إِسْرَاء» بنی اسرائیل توسط حضرت موسی (ع) و سیر زمینی ایشان است: «فَأَسْرِبِعَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ»؛ «[خداوند فرمود] بندگانم را شبانه ببر؛ زیرا شما مورد تعقیب واقع خواهید شد.» (دخان، ۲۳)

إِسْرَاءِ موسوی و إِسْرَاءِ محمدی دو تفاوت مهم از حیث رتبه و فضیلت دارند. اسراء نخست، اسراء اسرائیلیان به دست موسی (ع) است و اسراء دوم،

اسراء پیامبر اعظم و رسول خاتم (ص) به ید خداوند متعال است. این دو اسراء یک مقصد داشتند و آن مقصد، مسجداً اقصاست: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِكَ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ...»؛ «...ببنده خود را حرکت داد از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم...» (اسراء، ۱)

این حرکت و برکت قرین هم شده‌اند و این جابه‌جایی مهم برای مقصدی عالی که مربوط به سرنوشت بشریت است، صورت گرفته است. در آنجاست که بسیاری تبادلات باید صورت گیرد.

آن شریعتی که عملاً از بین رفت و با آمدن موسی (ع) و رسیدن وی و مرگ او بر فراز ارتفاعات مشرف به ارض موعود، رو به پایان رفت، از همین جا باید زنده شود و سر رشته دوباره از همین جا باید گرفته شود؛ در ضمن آنکه باید روشن شود که آن آرزوها و خواب و خیال‌های یهودی نیز برای سلطه بر جهان از بین خواهد رفت و از میان قومی که در نظر یهود، «امّی» و محروم از وحی و شریعت محسوب می‌شدند، فرستاده‌ای بیاید که مأموریتش به تصریح آیه دوم سوره جمعه، تلاوت آیات و تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت است.

عقاب بزرگ

انتخاب عنوان «ایران و مصر، دو بال گسترده جهان اسلام» برای نشست ما، ارتباط مستقیمی به «عقاب» و اینکه این پرنده از نظر قدرت، تیزی و بلندپروازی‌اش در مقاطع مختلف تاریخی نماد دو سرزمین ایران و مصر بوده و هنوز نقش آن روی پرچم مصر دیده می‌شود، ندارد. عقاب و دو بال گسترده

آن به این موضوع اشاره دارد که در گذشته، آرایش جنگی لشکر به شکل «عقاب» بوده، سر آن جای قرارگیری دلاوران و صف‌شکنان و قلب آن، جای علمدار، سپه‌سالار و ستاد فرماندهی جنگ بوده است. این عقاب هنگامی که در حال پیروزی و پیشروی بوده، دو بال گسترده نیز پیدا می‌کرده که امروز به آن می‌گویند «دفاع چپ (میمنه)» و «دفاع راست (میسره)».

این دو بال، مایه دوام و قوام لشکر و رزم قلمداد می‌شد. دو کشور ایران و مصر نیز به عنوان کشورهای کهن و ریشه‌دار در جهان اسلام، خاورمیانه، آسیا، آفریقا همچون همین دو بال گسترده هستند. این دو بال گسترده اگر خود بخواهند می‌توانند در مناسبات و موازنات آینده، نقش‌های مهمی داشته باشند.

در رویارویی با استعمار پیر

رابطه فکری و فرهنگی ایران و مصر، تأثیر و تأثر متقابل آن دو نسبت به یکدیگر و نیز جهان اسلام به قرن‌ها پیش باز می‌گردد که خود موضوعی بسیار گسترده است. آنچه در اینجا موضوع سخن ماست، تعامل این دو کشور مهم جامعه بزرگ اسلامی در یکی دو قرن اخیر با نگاه به وقایع روز است.

طی گذر زمان در قرن گذشته، می‌بینیم که ایران و مصر دو کشوری هستند که در خاورمیانه برابر انگلیس ایستادند؛ البته کشوری مثل عراق نیز در این زمینه‌ها ایستادگی کرده و انقلاب ۱۹۲۰ عراق موضوع بااهمیتی است؛ اما موضوع بحث امروز ما نیست. ما می‌خواهیم درباره ایران و مصر سخن بگوییم که در عرصه‌هایی چون ملی‌سازی نفت، ملی‌سازی کانال سوئز، در افتادن با نظام‌های سلطنتی فاسد و وابسته و نیز در افتادن با طفل عزیزکرده استعمار و استثمار - که همان اسرائیل باشد - با هم هماوایی

کردند و برابر استعمار پیر ایستادند. در اینجا لازم است اشاره‌ای کوتاه به وضعیت انگلیس و هیمنه آن در قرون پیش تا نیمه قرن بیستم شود.

هژمونی بزرگ

قرون گذشته، دوران هژمونی بریتانیای کبیر بود. کلنل «تی. ای. لورنس» عضو برجسته سرویس اطلاعاتی و جاسوسی انگلستان به خاورمیانه و سرزمین حجاز رفت و جزو محارم «شریف حسین» فرمانروای ساده‌دل حجاز شد که با کینه‌ای انباشته از ترکان عثمانی، دماغ قدرت و فرمانروایی اعراب را می‌پخت. او وعده‌های لورنس و تعهد کتبی «مک‌لاهن» نماینده همه‌جانبه بریتانیا را مبنی بر ایجاد امپراتوری جدید عربی از مدیترانه تا خلیج فارس به رهبری او باور و فرمان شورش اعراب را علیه حکومت عثمانی در سال ۱۹۱۶ میلادی صادر کرد.

اعراب شورشی به فرماندهی لورنس تا مکه، مدینه و دمشق پیش رفتند. لورنس با افتخار کامل در این باره گفت: «من این جنگ را تا پیروزی نهایی رهبری کردم بی‌آنکه خونی از بینی حتی یک انگلیسی جاری شود.» بریتانیای کبیر با به جان انداختن مسلمانان و تشویق آنان به نبرد در غبار و غوغای جنگ نخست جهانی، توانست به آرزوی دیرینه خود یعنی سقوط عثمانی و کسب قیمومیت فلسطین برسد.

ژنرال «آلن بی» فرمانده انگلیسی پس از ورود به بیت‌المقدس، اولین جمله‌ای که بر زبان آورد این بود: «ما سرانجام برنده جنگ صلیبی شدیم.» به این معنا که اگر «ریچارد شیردل» پادشاه انگلیسی در جنگ صلیبی شکست خورد و سرافکنده از این خاک به سوی جزیره بزرگ بازگشت،

انگلیسی‌ها پس از چندین قرن توانستند رؤیای تسلط مسیحیان بر بیت‌المقدس را تحقق بخشند. سقوط امپراتوری عثمانی، پای بیگانگان را به منطقه خاورمیانه گشود و موضوع سیطره بر فلسطین به سیطره بر سرزمین پراهمیت عراق نیز راه یافت.

انگیزه انگلیس در برنامه‌ریزی‌های مزبور فقط نوعی عقده‌گشایی صرف و کشیدن انتقام از اسلام و مسلمانان نبود، بلکه اساس این نقشه‌ها محافظت از منابع خام و صیانت از بازار مصرف و جلوگیری از ظهور قدرت واحد و برتر جهانی بود. اصل فوق، اصلی دیرپا در سیاست زرسالاران سرزمین مزبور بود. هرآنچه می‌توانست در این سدّ راه سیاست‌های آنان باشد، باید از میان برداشته می‌شد و شاخص‌ترین مانع در این امر، همانا آیین و اندیشه اسلام بود.

گذشته از این موضوع، بغض دیرینه یهود در برابر اسلام با توجه به جای پای محکم آنان در دستگاه‌های برنامه‌ساز بریتانیا مزید بر این علت بود. در سال‌هایی که این طرح‌ها مورد توجه برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران انگلیسی بود، انگلیس مهم‌ترین قدرت مالی و اقتصادی جهان به شمار می‌رفت و نزدیک به یک‌چهارم از تولیدات صنعتی جهان را به خود اختصاص می‌داد؛ در حالی که تولید سرزمین پهناور آمریکا در آن زمان، فقط معادل نیمی از تولید بریتانیا بود.

وزش باد و فروزش آفتاب، دیرزمانی بی‌وقفه بیرق بریتانیا را نوازش می‌داد. ملکه به صورتی «روشمند»، پس از درهم شکستن ناوگان جنگی استعمار اسپانیا در سال‌های پایانی قرن شانزدهم (یعنی در سال ۱۵۸۸)

برای دست‌اندازی به همه گذرگاه‌های راهبردی کره زمین آماده می‌شد. انگلیسی‌ها با بیرون‌آوردن جزایر جامائیکا از دست اسپانیایی‌ها موفق شدند به مناطق استوایی راه یابند و دریا‌های دور جزایر «آنتیل» را در آمریکای مرکزی و شمال ونزوئلا به تصرف خود در آورند. این جزایر سرشار از ثروت، برای ملل اروپا اهمیت فراوانی داشت و حجمی عظیم از کاکائو و قند و نیل آنان را تأمین می‌کرد.

دستجات انگلیسی که به سبب تحولات، اصلاحات ارضی یا احتیاجات زندگی و نیز فشار مذهبی از جزایر بریتانیا مهاجرت کرده بودند، در سواحل آمریکای شمالی در کناره‌های آتلانتیک در خلیج ماساچوست، ویرجینیا و کارولینا مستقر شدند. بازرگانان انگلیسی در آسیا در جزایر سوند و سوماترا به تأسیس مراکز مهم تجاری پرداختند.

شهر بمبئی در هندوستان، جهیزیه دختر پادشاه پرتغال بود که در سال ۱۶۶۲ به شارل دوم، فرمانروای مجموع انگلستان و اسکاتلند و ایرلند داده شده بود. این کمپانی را «شرکت هند» خریداری کرد و مرکز تجارت شد. نزدیک ۱۰ هزار کیلومتر دورتر، بندر پراهمیت «طنجه» قرار داشت که آن نیز بخشی دیگر از جهیزیه شاهزاده خانم پرتغالی را تشکیل می‌داد که به شارل دوم پیش‌کش می‌شد.

طنجه بر بام آفریقا در دهانه «آلاتیک» به مدیترانه از نظر نظامی از مهم‌ترین نقاط در سواحل آفریقا محسوب می‌شد و مرکز مهمی برای نظارت و بازرسی حمل‌ونقل دریایی مقابل سواحل اسپانیا به شمار می‌رفت.

از همین زمان است که انگلیسی‌ها به اهمیت دریای مدیترانه و نیز بعدها به اهمیت کانال سوئز که اروپا را به هندوستان متصل می‌کرد، پی بردند و در صدد اعمال نفوذ بر آن برآمدند. دولت انگلیس پس از یک دوره خصومت خود با اسپانیا و شکست دولت اخیر از در حسن رابطه با همسایه اسپانیا یعنی پرتغال درآمد و با استفاده از همین رابطه در همه مستعمرات آنها در هندوستان و آمریکای جنوبی راه یافت. از این زمان است که قدرت دریایی و مستعمراتی و تفوق انگلیس رو به فزونی نهاد.

انگلیس در آغاز قرن هیجدهم در سال ۱۷۰۴ «جبل الطارق» را به تصرف خود درآورد و «مالت» را در اوایل سده نوزدهم در سال ۱۸۱۴ از آن خود ساخت. در اواخر همین قرن، در سال ۱۸۷۸ قیومیت قبرس را از «باب عالی» در اسلامبول دریافت کرد. بریتانیا برای سیطره بر دهانه مدیترانه کوشیده بود تا حریف فرانسوی را از میدان بتاراند و اگر نشد، در سرمایه‌گذاری‌های مربوط به آبراه سوئز مشارکت کند.

برخی مشکلات داخلی به انگلیس امکان تصرف همه آبراه سوئز را نداد؛ از این رو این کشور با مشارکت فرانسه در سال ۱۸۷۵ نیمی از سهم سرمایه آبراه را به دست آورد. انگلیس پیش از آن نیز سیطره خود را بر دهانه دیگر سوئز یعنی دریای سرخ در کنار سرزمین مصر - که موضوع سخن ماست - و پیش از آن از طریق حضور در خلیج عدن و سرزمین سومالی در سال ۱۸۳۹ به دست آورده بود. «ملکه دریاها» در پایان قرن نوزدهم میلادی در سال ۱۸۹۹ به «کویت کوچک» تحت حمایتی

مرحمت و جای پای خود را در قعر منطقه خلیج فارس و در غربی‌ترین نقطه آن محکم کرده بود.

انگلیسی‌ها همچنین در هرمز مستقر شدند تا تجارت دریایی ایران را در کنترل خود درآورند. هند در پایان قرن هیجدهم در حال تبدیل به یک مستعمره انگلیسی بود و بریتانیا با حضور در هند از طریق کمپانی هند شرقی، حضور خود را در زاویه شرقی یعنی دریای عمان و اقیانوس هند نیز تثبیت کرد؛ حالا در بخشی از چنبره بزرگ این اختاپوس هفت سر، همه سرزمین‌های اسلامی قرار داشتند؛ از مدیترانه و شمال آفریقا تا دو باب دریای سرخ و از خلیج فارس تا شاخ آفریقا و این‌همه جز آن بود که بریتانیا، آفاق ارض را در دریاها بر رقیب دیرینه (روسیه) نیز گرفته بود و البته روسیه در کارهای دیگری بود که پرداختن به آن نیز در اینجا موضوع اصلی سخن ما نیست.

اینها نمونه‌هایی از نوع نگاه انگلستان به جهان و از جمله در مدیترانه و مصر در قرون پیشین است. انگلیس هنوز نیز دولت ماهر در سیاست‌های خود است و هنوز با همه ضعف‌هایی که در مقایسه با دو قرن پیش دارد، کارهایی را که بخواهد و بتواند انجام می‌دهد. ما نباید از این نکته غافل باشیم. ما تحرکات انگلیس را در ۳۰ سال پس از انقلاب و در سه جنگ خلیج فارس به‌خوبی دیده‌ایم. به هر حال حریف را نباید دست کم گرفت.

دو کشور پیشرو

چنان‌که اشاره شد، ایران و مصر دو «کشور»ند؛ دو کشور کهن و اثرگذار. نمی‌توان ایران و مصر را دو کشور دانست و با برخی دولت‌های

دست‌نشانده محافظ شیرهای نفت که از قضا از جاهلیت و گستاخی و تفرقه‌افکنی نیز هیچ کوتاهی و دریغی ندارند، هم‌سنگ و هم‌تراز شمرد. مصر زمانی در جهان اسلام و جهان عرب پیشرو بوده و اکنون نیز می‌تواند باشد. ایران هم در زمینه‌های گوناگون پیشرو بوده و به امید خدا خواهد توانست با تعامل افزون و درست همچنان از جایگاه خود نگهداری کند.

دو ارتش مقتدر

در میان کشورهای اسلامی، دو ارتش بزرگ و مقتدر و با سابقه تاریخی کهن وجود دارد. این دو عبارت از ارتش‌های ایران و مصرند. ارتش‌های این دو کشور در عصر مادها، پارت‌ها، هخامنشیان و نیز عصر فراعنه، سرزمین‌های مهمی را زیر نفوذ خود داشتند. این دو ارتش از قدیمی‌ترین ارتش‌های همه دنیايند.

ارتش ایران در عصر هخامنشیان و ساسانیان، برخوردار از سازماندهی نظامی قوی و استراتژی دقیقی بوده است. ارتش مصر در عهد «رامسس دوم» به فتوحات زیادی در سوریه و جاهای دیگر دست یافت و قلمرو مصر را گسترش داد. ارتش مصر در قرون اسلامی نیز با یورش‌های سنگینی چون هجوم اروپاییان در جنگ‌های صلیبی، هجوم ترکان عثمانی و ارتش ناپلئون روبه‌رو بوده است. همین ارتش است که چه در زمان «ملک فاروق»، چه در زمان «جمال عبدالناصر» و چه «انور سادات» بارها با اسرائیل روبه‌رو شد. اگرچه ارتش مصر نتوانست در این رویارویی‌ها پیروزی‌های مهمی به دست بیاورد، کوشش این ارتش در مقابله‌های مزبور درخور توجه است و نمی‌توان از کنار آنها با بی‌اعتنایی گذشت.

همین ارتش بود که با کودتای خود، فاروق را برکنار کرد و برای نخستین بار پس از زمانی بسیار طولانی، مصریان را به هر ترتیب حاکم این سرزمین کرد. پیش از این، مصر در اختیار خاندانی بود که اصالت آنها از منطقهٔ بالکان و جد آنان که سرداری عثمانی بود، به امر خلیفهٔ عثمانی به این سرزمین آمده و بعدها جای پای خود را در این دیار محکم کرده بود. این ارتش در دورهٔ «محمدعلی پاشا» نوسازی شده بود.

از دل همین ارتش بود که همهٔ رهبران حاکم بر مصر برآمدند؛ ژنرال نجیب، سرهنگ جمال عبدالناصر، ژنرال حسنی مبارک و انور سادات، همه از پایوران همین ارتش بودند. آنان، فرماندهٔ کل نیروهای مسلح و همین ارتش بودند و ابتدا با اتکا به بلوک شرق و سپس با اتکا به غرب و بیشتر آمریکا به تجهیز این ارتش پرداختند. انور سادات به این ارتش مغرور بود و آن را «جیشی» (ارتشم، ارتش من) می-خواند. وی را در سالگرد جنگ رمضان در حالی که رژه‌ای باشکوه ترتیب داده بود، گروهی از افسران و درجه‌داران ترور کردند.

شیوهٔ از بین بردن سادات، در نوع خود بی‌نظیر یا کم‌نظیر بود؛ تروری بود که طراحی و اجرای آن، درون ارتش شکل گرفت و برای اجرای آن، روز ششم اکتبر ۱۹۸۱ (هشتمین سالگرد درگیری مصر و اسرائیل) در برهه‌ای بسیار حساس در خاورمیانه، این بشکهٔ بزرگ نفت و باروت انتخاب شد. انور سادات که در غروب عمر، اسیر سرگشتگی در برهوت کیش شخصیت خویش بود، این تاریخ نمادین را دستاویز نمایش

پرزرُق و برق نظامی و رژه «ارتشِ خود» برای صید حیثیت و اعتبار انتخاب کرده بود.*

فرمانده عملیات، ستوان «خالد اسلامبولی» با بهره‌گیری کامل از اصول و تاکتیک‌های نظامی و اصل غافل‌گیری، آن را آغاز کرد و دستیار وی - که قهرمان تیراندازی در ارتش مصر بود و چندی پیش، بدین سبب نشان افتخار و تشویق دریافت کرده بود- امر تک‌تیراندازی را با مهارت کامل اجرا کرد. همه این امور درست در روز قدرت‌نمایی سادات و پوشیدن یونیفورم پرزرُق و برق ارسالی از انگلیس و نمایش سلاح‌های آمریکایی جدید - که سادات آنها را پس از پشت‌کردن به سیاست‌های ناصر خریده بود- اتفاق افتاد. او خبرنگاران و تصویربرداران را نیز دعوت کرده بود تا قدرت‌نمایی و جلوه و جلال او را به طور کامل ثبت و ضبط کنند.

در آن روز یک گروه بسیار مجهز و دوره‌دیده آمریکایی نیز حفاظت از جان رئیس‌جمهور را به عهده داشت. نتیجه حضور آن گروه فیلم‌بردار، تهیه گزارشی دقیق از دقت مجریان عملیات و سردرگمی و غافل‌گیرشدن گروه محافظان بود؛ فیلمی دیدنی که تا مدت‌ها با قیمتی سرسام‌آور در بازار سیاه فروخته می‌شد و در خانه متمولان مصری دست‌به‌دست و نمایش داده می‌شد. سادات که به‌سان شاه ایران، مبالغ‌گزافی هزینه ارتش کرد تا ارتش مصر را بندگان خود به عنوان ژاندارم جدید و خیالی منطقه سازد، حال به دست همین ارتش از میان برداشته شد.

* نگا. ژیل، کوپل، پیامبر و فرعون، ص ۲۳۱. سادات به‌ویژه در سال‌های پایان عمر اشتیاق شدیدی داشت تعبیری از این دست را در سخنان خودش به کار ببرد: «ملت من»، «کشور من»، «ناوگان من»، «طرح من» و در نهایت: «ارتش من»

از بین بردن سادات فقط به آن عملیات نظامی دقیق و بازتاب‌های آن محدود نشد، بلکه بعد فرهنگی و سیاسی آن نیز از راه رسید و پژواک خود را یافت و آن، زمانی بود که رهبر اجرای عملیات و طیف وسیعی از هم‌دستان وی در بازجویی‌های مفصل و در دادگاه نظامی از کار خود دفاع کردند.

این ارتش یعنی ارتش مصر دارای بودجه‌ای عظیم است و گفته می‌شود که دهمین ارتش بزرگ جهان می‌باشد. نیروی هوایی، مهم‌ترین نیروی آن را تشکیل می‌دهد. پرنده‌های این نیرو را ۲۲۰ فروند «F-16»، ۴۰ «Mirage»، ۴۸ «GF-17»، چندین هواپیمای «MiG-21» و «C-130» هرکولس» تشکیل می‌دهند.

نیروی دریایی مصر بزرگ‌ترین نیروی دریایی منطقه و دارای قدرتی سه برابر قدرت نیروی دریایی اسرائیل است. نیروی زمینی مصر نیز دارای ۴۰۰ هزار رزمنده و یک میلیون نیروی احتیاط است. در نیروهای مسلح مصر، مجموعه‌ای با عنوان نیروهای شبه‌نظامی وجود دارد که زیر نظر وزارت دفاع است و خود شامل نیروهای مختلف امنیتی و پلیسی است. ارتش مصر، سال‌ها زیر نظر مستشاران روسی و پس از آن تا حدی، برخی مستشاران و مشاوران غربی بود.

این ارتش در اصل دارای نگاه بسیار خصمانه‌ای به اسرائیل است. آنها چهار جنگ را - که عبارت از جنگ «سال ۱۹۴۸»، جنگ «سوئز»، جنگ «۲۲ روزه» در ۱۹۶۶ و نیز جنگ «رمضان» در سال ۱۹۷۳ است - به اسرائیل باخته و این کینه بزرگی را برای این ارتش ایجاد کرده است؛ اما نکته مهم

چنان‌که اشاره شد، وجود برخی توانایی‌های درخور توجه در این ارتش در خلال تحرکات و رویارویی‌های مورد اشاره و حتی پیش از آن است.

برای نمونه ارتش مصر در سال ۱۹۴۸ وارد فلسطین شد و نیروهای صهیونیستی را عقب راند و به آنها اجازه نداد بخش‌های مهمی از سرزمین فلسطین را تصرف کنند؛ حتی نکته مهم‌تر این است که ارتش مصر به واقع توان حفظ برتری نظامی و کسب پیروزی را در بیشتر مواقع داشته؛ اما بازی‌های نظامی بوده که دستاوردها و زمینه‌های مساعد را از دست وی خارج و رهبران را به امضای توافقنامه وادار می‌کرده است.

ابتدای جنگ ۱۹۴۸ ارتش مصر پیروز بود؛ اما ارتش اردن و سوریه و عراق هرکدام به نحوی پشت آن را خالی کردند و روشن است که اصل این خیانت‌ها نیز به بازی‌های پشت پرده باز می‌گشت. نیروهای ارتش عراق با عناد و لجاجت در بحبوحه جنگ، نیروهای خود را عقب کشیدند و بهانه‌شان این بود که نیروهای مصر خوب نمی‌جنگند. در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ جمال عبدالناصر را با همه ذکاوتی که داشت فریب دادند؛ اما از آن سو و در عوض، اسرائیل را تا توانستند تسلیح و تجهیز کردند.

باری، مبارک به این سمت رفت که از ارتش مصر برای مقابله با قیام مردم بهره گیرد؛ اما ارتش پس از گذشت زمانی اندک دانست که رویارویی با مردم کار درستی نیست و پایان خوشی هم نخواهد داشت؛ از همین رو به صورتی آرام به مردم تمایل پیدا کرد. بدنه ارتش مصر، بدنه‌ای اسلامی و با اعتقاد است و این ارتش خطر بزرگی برای اسرائیل و عامل مهمی در چرخش معادلات و موازنات منطقه به سود نهضت اسلامی خواهد بود.

سیر و سرنوشت ارتش ایران و مصر نیز تا حدودی مشابه هم بوده است؛ چنان‌که اشاره شد، ارتش ایران نیز یکی از ارتش‌های کهن جهان است و هنوز نیز پاره‌ای اصطلاحات نظامیِ زمان هخامنشیان تا ساسانیان در ارتش و فعالیت‌های نظامی ایران دارای کاربرد و استعمال است. ارتش ایران نیز به‌سان ارتش مصر با اتکا به بلوک غرب و تا حدی نیز بلوک شرق در اواخر سال‌های سلطنت پهلوی تجهیز شد و سال‌ها زیر نظر مستشاران آمریکایی قرار داشت.

محمدرضا پهلوی کوشید این ارتش را به تسلیحات گران‌قیمت تجهیز کند. در این ارتش نیز نیروی هوایی، نیروی محبوب محمدرضا شاه بود. او خود به سرعت و پرواز علاقه داشت و ادوات این نیرو از دیگر نیروهای ارتش مدرن‌تر بود و خود شاه نیز وقتی در میان لباس‌های متعدد نظامی‌اش، لباس نیروی هوایی را می‌پوشید، مشعوف‌تر بود. ژنرال «رابرت هایزر»، معاون «الکساندر هیگ» سرفرماندهی نیروهای ناتو هنگامی که از «اشتوتگارت» آلمان در سال ۵۷ به ایران آمد، در خاطرات خود، نیروی هوایی شاهنشاهی را مینیاتوری از نیروی هوایی آمریکا خواند.

موضوع حفاظت از چاه‌های نفت، برنامه‌ریزی نظامی و تسلیحاتی ایران را متأثر ساخت و بخش مهمی از بودجه ساخت‌وسازهای نظامی را به سوی خود می‌کشید. محمدرضا پهلوی (البته با اشاراتی که از سوی برنامه‌ریزان جهانی در پنتاگون و سیا می‌رسید) به غرب کشور و تسلیح و تجهیز نظامی آن توجه بسیاری نشان داد. روشن است که از غرب کشور، بوی جنگ و فتنه‌هایی زیر لوای عربیت و پان‌عربیسم و اتحاد عربی مصر،

سوریه و عراق که ناصر در سخنرانی‌های جنجالی و چندین ساعته خود مدام بر طبل آن می‌کوبید، استشمام می‌شد. (این موضوع به‌سان برخی موضوعات دیگر این سخنرانی، شاید نیازمند توضیحی باشد که مجال آن در اینجا وجود ندارد. اگر فرصتی پدید آید، در این زمینه در آینده چیزی خواهم نگاشت.)

از ۱۳ پایگاه هوایی کشور، ۱۰ پایگاه فقط در نیمه غربی و دوسوم این شمار نیز در کناره یا نزدیک مرز غربی بودند، تحرکات مرزی عراق را کامل زیر نظر داشتند، به مأموریت‌های منظم می‌پرداختند و هر آنچه را می‌دیدند، به طور منظم گزارش می‌کردند؛ پایگاه‌هایی نظیر «پایگاه دوم شکاری تبریز»، «پایگاه سوم شکاری همدان (شهید نوژه)»، «پایگاه هوایی چهارم شکاری دزفول (شهید وحدتی)»، «پایگاه پنجم شکاری امیدیه»، «پایگاه ششم شکاری بوشهر (شهید دوران)»، «پایگاه هفتم شکاری شیراز» که نقش عقبه لجستیکی و سرفرماندهی بمب‌افکن‌ها و نگهداری هواپیماهای دوربرد برای گشت‌های دریایی و هواپیماهای ترابری را به عهده داشت. این پایگاه‌ها جدا از تأسیسات و استحکامات نظامی دیگر در نیروی زمینی و دریایی بودند؛ جاهایی همچون «تیپ زرهی اهواز»، «لشکر مهاباد» و «پایگاه دریایی بندرعباس» و

شاه به این ارتش مغرور بود و چند بار گفته بود، دارای ۷۰۰ هزار نیروی نظامی است، هیچ‌کس نمی‌تواند او را شکست دهد و از اریکه قدرت دور کند؛ اما همین ارتش به خود وی در کاخ سعدآباد سوءقصدی نافرجام کرد. او در خلال انقلاب کوشید که از این ارتش برای مقابله با

مردم استفاده کند و در ماه‌های اخیر حکومت خود نیز دولتی نظامی بر سر کار آورد؛ اما رئیس «ستاد بزرگ ارتشتاران» دریافت که این امر عاقبت خوشی نخواهد داشت و به واقع جای ارتش و شأن آن، پخش و معطل بودن در کوچه و خیابان و به آتش بستن شهروندان نیست. او این نکته را به شاه نیز گوشزد کرد، در نهایت به قول «فردوست» یک سکتۀ قلبی مصلحتی کرد و سپس استعفا داد.

سپهبد «عبدالعلی بدره‌ای» فرمانده «گارد جاویدان» را سرباز یا درجه‌داری که راننده وی بود در روزهای منتهی به پیروزی انقلاب به قتل رساند. دو سرباز در پادگان مهم لویزان، جایی که تانک‌های جدید آمریکایی در نزدیکی آن نگهداری می‌شد و نیز محل استقرار نیروهای گارد بود، گروهی از افسران ارشد را در ناهارخوری پادگان به رگبار بستند و از پای در آوردند. این امر تأثیر منفی آشکاری در روحیۀ شاه، بدنه فرماندهی و رده امرای ارتش داشت.

نیروی هوایی ارتش شاهنشاهی که شاه بسیار دل‌باخته هوایماهای پرسرعت و لباس‌های آبی آسمانی آن بود، نخستین نیرویی بود که طی رژه‌ای منظم در اولین روزهای حضور امام (ره) در ایران به حضور ایشان در مدرسه محل اقامتشان رسید. افسران این نیرو به فرمان ارشد خود به امام (ره) سلام نظامی دادند و ایشان را فرمانده عالی خود دانستند؛ باز در شب ۲۱ یا ۲۲ بهمن، همافران نیروی هوایی بودند که با دیدن تصویر امام (ره) در تلویزیون به ذکر صلوات بلند و شعار برای ایشان پرداختند؛ امری که به حمله نیروهای گارد جاویدان و درگیری خونین با ایشان در کنار

ستاد نیروی هوایی در منطقه «دوشان‌تپه» منجر شد. پس از آن در اسلحه‌خانه باز شد و مردم تسلیح و تجهیز شدند. در نهایت سقوط پادگان‌های تهران یکی پس از دیگری به وقوع پیوست.

ارتش بزرگ ارتشتاران روز ۲۲ بهمن ۵۷ در جلسه شورای فرماندهی، پس از اعلام بی‌طرفی خود در مسائل سیاسی به آیت‌الله طالقانی به کلیه واحدها اعلام کرد به پادگان‌های خود باز گردند. ارتش شاهنشاهی دارای بدنه‌ای مؤمن و با اعتقاد بود و به «ارتش جمهوری اسلامی» تبدیل شد. تجهیزات و تجربیات آن نیز در خدمت مصالح کشور و انقلاب قرار گرفت، به تشکیل سپاه پاسداران کمک کرد و با رشادت فراوان در جنگی نابرابر که ۵۲ کشور جهان در آن دارای حضور مستقیم یا غیر مستقیم علیه ایران بودند، ایستادگی کرد.

در اینجا نقل سخنی از «محمد حسنین هیکل»، روزنامه‌نگار کارکن شده، سردبیر پیشین روزنامه «الاهرام» و وزیر فرهنگ مصر در زمان جمال عبدالناصر مناسب است. هیکل با رجال مشهور ایران بارها دیدار و گفت‌وگو کرده است؛ با دکتر محمد مصدق، آیت‌الله کاشانی، محمدرضا پهلوی، امام خمینی (ره) و برخی رجال و رؤسای دولت پس از انقلاب اسلامی. وی پس از اغتشاشات بعد از انتخابات در سال ۱۳۸۸ و هنگام ذوق‌زدگی برخی دولتمردان غربی و عربی طی گفت‌وگویی خطاب به آنان، وجود دو نیروی مسلح قوی و مستقل در ایران (ارتش و سپاه) را به آنان گوشزد کرد.

مصر و ایران در گذر تاریخ

مصر نزدیک به ۲۵ قرن پیش یکی از «ساتراپ‌ها» و ایالت‌های زیر نفوذ ایران بود. سبب یا دست‌کم بهانه لشکرکشی ایران را به مصر در آن زمان موضوع «ازدواج» ذکر کرده‌اند که البته شرح آن به تفصیل سخن ما خواهد افزود.

دیدیم که در سال‌های اخیر در مرز مصر و لیبی، چیزی شبیه مقبره‌دسته‌جمعی و بزرگی (در حدود چند ۱۰هزار نفر) شامل اجساد شمار بسیاری سربازان پیدا کردند که در متون تاریخی ما به آن اشاره شده است؛ بدین ترتیب که لشکر بزرگی در زمان کمبوجیه به سوی مصر گسیل می‌شود که راه خود را گم می‌کند و نشانی از آن لشکر پیدا نمی‌شود. گویا این لشکر در کویر به توفان شن دچار و بر اثر همان توفان یا گرسنگی و... از بین می‌رود و پیکرهای آنان در زیر شن‌های صحرا مدفون می‌شود.

در سال‌های اخیر بقایای همان اجساد یافت شد، این خبر اندک بازتابی در رسانه‌های ما نیز پیدا کرد و پس از آن فروکش کرد و اکنون نمی‌دانیم سازمان‌های مسؤول در این زمینه چه پی‌گیری‌هایی انجام داده‌اند.

روابط ایران با مصر به گونه‌ای بوده که گاهی کسی را در این دو کشور عزت و عظمت می‌بخشیده و گاهی برعکس، او را گرفتار می‌کرده است. با داستان بر دار کردن حسنک وزیر و روایت گیرای ابوالفضل بیهقی از آن آشناسیم. بیش از هزار سال پیش در ایران و در «غزنین»، «حسنک وزیر» وزیر نامدار و کاردان «محمود غزنوی» را در زمان پسر وی، «مسعود غزنوی» به دار می‌زنند؛ یکی از دلایل این کار این بوده که حسنک وزیر به عنوان «امیر الحاج» محمود غزنوی به حج می‌رود و در راه بازگشت راه

بادیه را در پیش نمی‌گیرد، بلکه از راه شام می‌آید و در شام، فرستاده خلیفه فاطمی می‌آید و به او هدایایی برای محمود غزنوی و نیز خلعتی به خود او می‌دهد. این کار بر دربار «عباسی» و بغدادنشینان ناخوشایند می‌آید و اشارت خلیفه عباسی به محمود غزنوی در حکم یک علت تامه عمل می‌کند و آن وزیر را از سر راه برمی‌دارد؛ یعنی رابطه سیاسی ایران و مصر یا حتی صرف توهم آن این در هزار سال پیش این‌گونه خطرآفرین به شمار می‌آید و نتیجه آن نیز به این شکل بروز می‌کند.

به زمان خودمان بیایم. در سال ۲۰۰۶ میلادی وقتی رقابت انتخاباتی در مصر پیش آمد، یکی از رقبای حسنی مبارک، شعار انتخاباتی خود را با همان لهجه مصری این جمله قرار داد: «أنا احمدی نكاد مصر». یعنی با این شعار به مردم نوید بیرون آمدن از بن‌بست و وادادگی در برابر اسرائیل و آمریکا را می‌دهد. به دور از قضاوت درباره اصل این قیاس، می‌خواهم بگویم از آن زمان تا این زمان از این نمونه‌ها در تعاملات سیاسی این دو کشور وجود دارد.

چندی قبل در همین پژوهشکده، دکتر رضوی قمی درباره تبعات دامنه‌دار خود سخن می‌گفت و گویا قرار شد ابعاد و مشخصات طرحی پژوهشی از ایشان درباره خدمات متقابل اسلام و قم داده و بررسی شود.

ایشان می‌گفت: «من از وادی پژوهش در زمینه تاریخ پزشکی به تاریخ قم رسیده‌ام و درباره قم به نکات عجیب و اسناد فراوانی دسته یافته و ده‌ها هزار سند پیدا کرده‌ام. یکی از این نکات که این است که

فرعونِ معروفِ معاصر حضرت موسی (ع) که یادش و کارهایش نیز این‌گونه از اول تا آخر قرآن آمده و کثیری از صفحات قرآن را دربر گرفته، قمی بوده است!

من دکتر رضوی برقی را در دوباره در مراسم مرحوم «ایرج افشار» دیدم و با ایشان در این باره صحبت کردم. ایشان همچنان بر این نکته تأکید کرد و گفت که اسنادی تاریخی را در این زمینه در اختیار دارد و اضافه کرد، زمانی که ایرانیان بر سرزمین مصر استیلا پیدا کردند، سرداری «قمی» در میان نیروهای پارسی حضور داشته که پس از این استیلا در آن وادی به شاهی و سلطنت می‌رسد. ایشان موافقت کرد، در قم به حضور ایشان برسم و درباره آن اسناد بیشتر بگویم و احیاناً آنها را به من نشان دهد.

مصر و ایران و فراتر از آن

همان‌گونه که درباره ایران و مصر سخن می‌گوییم، می‌توانیم به صورت ریزتر و درون‌گروهی میان ایران و مناطق پیرامونش هم بگوییم. هرچه درباره ایران و مصر و برخی همانندی‌های حرکتی آنها می‌گوییم، چند برابر می‌توان درباره ایران و عراق گفت. می‌توان در این زمینه درباره ایران و منطقه «جبل عامل» و تعامل، تبادل فکر، فرهنگ و فقاقت در طول تاریخ چندصدساله گذشته گفت؛ اما امروز سخن ما درباره تعامل و تبادل کهن میان ایران و مصر است.

مقصود ما از مصر در جهان عرب نیز جایگاه این کشور در میان جهان عرب و اهل سنت است؛ مصری که دانشگاه هزارساله الأزهر آن، نشان‌دهنده گرایش‌های منعطف اسلامی در این کشور و حبّ اهل بیت (ع)

در میان ایشان است؛ می‌دانیم که خلفای فاطمی، هزار سال پیش «الآزهر» را با الهام از نام حضرت زهرا (س) چنین نامیدند.

مصر، سرزمین قاریان اسلام در کنار سودان، سرزمین حافظان اسلام است. این کشور در همین دو قرن گذشته، جدا از آن نقش کهن، نقش مهمی در جهان اسلام و عرب و آفریقا دارد. دروازه مهمی برای تعامل جهان اسلام و عرب و آفریقا با اروپا از همین منطقه مصر گشوده می‌شده است. این سرزمین همراه با هنرهای جدید نیز درخشید. ادبیات جدید نظیر ادبیات بیداری و انقلابی، ادبیات داستانی و نمایشی، هنرهای جدید نظیر سینما، رسانه، موسیقی، هنرهای دستی و فنون دیگر در این کشور برجسته و این کشور از این نظر کشوری پیشرو بود و دیگر کشورهای عربی در حد هم‌اوردی با آن نبودند؛ از همین رو توانست نفوذ مهمی را در سرزمین‌های دیگر عربی و اسلامی پیدا کند.

از حیث سیاسی نیز اهمیت این سرزمین برای ما روشن است. هنگامی که مصر با اسرائیل جنگید، اعراب به دنبال آن با این کشور جنگیدند و هنگامی که مصر شکست خورد، همه اعراب تحقیر شدند؛ سپس وقتی مصر با اسرائیل صلح کرد، صف همه اعراب از هم پاشید، جبهه آنان ناتوان شد، در میان آنان قبح قضیه سازش ریخت و شماری از دولت‌های آنان، پیدا و پنهان به این راه خفت و مذلت رفتند.

این سخن «انور سادات» هرچند برای توجیه امضای خیانت‌بار «کمپ دیوید» بود، در خور توجه است که گفت: «اعراب آماده‌اند تا با اسرائیل، تا آخرین سرباز مصری بجنگند.» در جنگ با اسرائیل، مصر در خط مقدم بود

و آمریکا و یهود به تعبیر خودشان با یک «پیروزی طلایی» آن را از این صف بیرون کردند.

ما باید هم تعامل تاریخی ایران و مصر را به واقع فراتر از ایران و مصر ببینیم و هم اثری را که این دو دیار کهن و این دو بال گستردهٔ دین و فکر و فرهنگ هم‌اکنون می‌توانند بر بخش‌های مهمی از جهان اسلام بگذارند، فراتر از دو مرز سرزمینی و دو واحد سیاسی بنگریم.

گسترهٔ فکر و فرهنگ

سخن ما از دو بال گستردهٔ جهان اسلام، از ایران و مصر و نیز از سرزمین‌های پیرامونی این دو منطقهٔ کهن است و منظور نقش بسیار مهمی است که این دو سرزمین در بقا، قوام، دوام و پیروزی اسلام بر دشمنان در زمان کنونی باید ایفا کنند.

این تین و زیتون و طور سینا اشاره به جاهایی دارد که جنگ‌های صلیبی (چه جنگ‌های صلیبی قرن هفتم، چه جنگ‌های صلیبی جدید) در آن شکل گرفته و ادامه دارد. ما در آغاز هزارهٔ سوم میلادی دیدیم که رئیس دولت آمریکا آشکارا بر طبل بلندآواز کوفت و گفت: «جنگ صلیبی از نو آغاز شده است.»

قرآن کریم این همه بر اهمیت سرزمین تین و زیتون تأکید کرد و امت اسلام را بیم داد تا دشمن، آنان را از این سوراخ نگزد. امت اسلامی دقیقاً از همین سوراخ گزیده شد و این غدهٔ سرطانی، آفت و سرچشمهٔ انواع بیماری‌ها برای دسیسه‌های آینده در همین سرزمین شکل گرفت.

دشمن به‌خوبی از موقعیت دو سوی این شهر بزرگ آگاه است و امروز به‌خوبی و در عین حال با نگرانی فراوان آنچه را در این دو سو پدید آمده می‌بیند و آن را رصد و تعقیب می‌کند.

چندین سال پیش کتابی با عنوان «لولای سه قاره» نوشته شد. نویسنده کتاب، این منطقه یعنی همین منطقه مصر و فلسطین و عربستان، همین ارض تین و زیتون و طور سینین و بلد امین را لولای سه قاره مهم و بزرگ جهان (اروپا، آفریقا، آسیا) برشمرده است؛ گویی قاره‌های جهان حول این محور و سه لولا می‌چرخند. قدرت‌های بزرگ جهانی از همان آغازی که نگاهشان به بیرون از مرزهایشان معطوف شد، به اهمیت این منطقه مهم پی بردند. گویی از این منطقه مهم است که می‌توان بسیاری مقدرات را حول این لولا چرخاند و اداره کرد.

در عین حال ما این نکته را نیز نباید فراموش کنیم که هنگامی که از دو بال جهان اسلام سخن می‌گوییم، باید از اهمیت دو قسمت پایانی این بال بزرگ و اثرگذاری آن بر نقاط دیگر آگاه باشیم و نباید این دو کشور را در مناطق محدود جغرافیایی و مرزهای گاه تحمیلی و برساخته، محدود و محصور سازیم؛ از این رو، «مصر» یعنی کمابیش همه جهان عرب و بخش مهمی از آفریقا و «ایران» یعنی ایران دینی، فکری، فرهنگی و زبانی؛ به این ترتیب ایران فقط به محدوده مرز بازرگان تا سرخس تا چابهار و خرمشهر و دیگر مرزهای جغرافیایی محدود نمی‌شود؛ ایران، ایرانی است که از خراسان بزرگ به سمت شرق تا بنگاله‌ای که حافظ از آن سخن می‌گوید (زین قند پارسی است که به بنگاله می‌رود) و از این سو تا عراق و لبنان

می‌رود. ما در پی کشورگشایی نیستیم؛ اما از این سخن هم نباید نگران و آزرده شویم که دستگاه‌های تبلیغاتی صهیونیسم از دهان مفتیان نفتی یا نگاهبانان پاسگاه‌های نفتی که می‌گویند ما دولت‌های مستقل و باعظمتی هستیم، بگوید هلال شیعی در حال شکل گرفتن است و ایران در صد است امپراتوری تاریخی خودش را احیا کند یا اختاپوس شیعی در حال ریشه دواندن در تار و پود معادلات منطقه‌ای است.

این سخنان اگر بر چیزی دلالت کند، بر اقتدار ایران که البته متعلق به جهان اسلام است، دلالت می‌کند و باید فزاینده اعتماد به نفس همه ما باشد. وقتی می‌گوییم ایران، نیمی از شهر جهان اسلام است، بهتر است نقش عراق هم از نظر فکری و فرهنگی در این زمینه مد نظر ما باشد.

استمرار تعامل و تبادل

یک بار دیگر به آن سخنان درباره ایران برگردیم؛ ایران نیز سرزمین زبان فارسی (دومین زبان جهان اسلام) و سرزمین حوزه بزرگ شیعی است. اگر مصر امروز و در این ۱۰۰ سال اخیر پایتخت تلاوت قرآن به این سبک‌های جدید است، ایران سرزمین هزارساله کتابت و تفسیر قرآن و اکنون علوم و معارف گوناگون قرآنی است. ایران به عنوان بال نخست، حرکت خود را آغاز کرد و مصر بهترین پاسخ را به این حرکت در قرن گذشته داد.

سیدجمال الدین اسدآبادی درباره ایران و ایرانیان می‌گوید: «ایرانی‌ها دیر راه می‌افتند؛ اما اگر راه بیفتند، خوب حرکت می‌کنند.» این تحرک در

ایران صورت گرفت و در مصر استمرار پیدا کرد و هم‌اکنون آثار و استمرار این حرکت را تا حد بسیاری می‌بینیم.

دنیای خارج از این دو بال گسترده نیز از حوادث آنها بی‌تأثیر نمانده‌اند و باید حساب این دو کشور را در تأثیرگذاری بر منطقه از دیگر کشورها جدا دانست. منظور از دیگر کشورها، مردم مسلمان آنها نیست، بلکه چنان که اشاره شد، مقصود برخی دولت‌هایی است که نقش و هویتی بیش از «پاسگاهی نفتی» ندارند و این دلارهای نفتی خود را نیز نه صرف سعادت ملت خود، بلکه برای هزینه عیاشی‌های مسرفانه خود و خاندانشان کرده‌اند و با این دلارها بر طبل تفکیک و تفرقه و نیز اشرافیت و جاهلیت مدرن خود کوفته و می‌کوبند که البته نتایج آن را هم دیده‌اند.

اشاره‌ای به وادی ادب

پس از اشاره به «تعاملات سیاسی» دو کشور، اکنون درباره «تعاملات و تبادلات فکری و فرهنگی» ایران و مصر صحبت می‌کنم. در ادبیات فارسی هم مصر بزرگ است. فردوسی آن را در ردیف سرزمین‌های بزرگ به کار می‌برد و در یکی از داستان‌های افراسیاب می‌گوید:

از ایران و توران گزیده سوار
برفتند شمشیرزن ده‌هزار
به پیش سپاه اندرون خواسته
عماری و خوبان آراسته
ز مصری و از چینی و پارسی
همی رفت با او شتر بارسی

سعدی نیز می‌گوید: «با کاروان مصری چندین شکر نباشد» و به نیشکر مصر و جلگه‌های حاصلخیز آن اشاره دارد یا از خاک طرب‌انگیز آن یاد می‌کند:

خاک مصر طرب‌انگیز نبینی که همان
 خاک مصر است ولی بر سر فرعون و جنود
 این همان چشمه خورشید جهان‌افروز است
 که همی تافت بر آرمگه عاد و ثمود
 درباره یوسف مصری (ع) در ادبیات ما این‌همه سخن گفته شده است:

یوسف کنعان من مصر ملاححت تورااست
 مصر ملاححت تورااست یوسف کنعان من
 روضه رضوان من، خاک سر کوی دوست
 خاک سر کوی دوست، روضه رضوان من
 کتاب قطور و سنگینی به نام «آثار ایران در مصر» اثر «سیدمحمدباقر نجفی» وجود دارد که مربوط به سال ۱۹۸۹ و چاپ «گلن» آلمان است. وقتی انسان این کتاب تمام‌گلاسه و زیبا و چشم‌نواز را باز می‌کند، انبوهی از لوحه‌ها و هنرنمایی‌های ایرانی را می‌بیند که اصل آنها در موزه‌ها و کتابخانه‌های مصری وجود دارد.

دو نکته در اینجا گفتنی است؛ نخست آنکه فهرست سرشار و عالمانه‌ای که از این آثار فرهنگی و دینی ایرانی در مصر می‌بینیم، کامل نیست. دوم آنکه آنچه در این کتاب بازتاب یافته، فقط از جنبه‌های دینی نیست و برخی جنبه‌های ایرانی دارد؛ مانند تصاویر نسخه‌های خطی و اصلی شاهنامه، گلستان سعدی، مرزبان‌نامه و ...

زبان فارسی در مصر از چندین شاخه نفوذ کرده؛ هم از داد و ستدهای فرهنگی، لشکرکشی‌ها و روابط سیاسی و دیپلماتیک ایران و مصر در طول تاریخ، هم از تبادلات استاد و دانشجو در سطوح بسیار بالا و درخشان و ارزنده‌ای که میان دانشگاه تهران با دانشگاه «علم الشمس» قاهره و دانشگاه «اسکندریه» وجود داشت، هم از راه مکاتبات و ترجمه‌هایی که از آن به عنوان ترجمه‌های «اخوانی» و «الآزهری» یاد می‌شود که نقش مهمی هم در پیروزی انقلاب ما داشت، هم از طریق نامه‌های فارسی بسیاری که بین مصریان (بیش از هر کشور عربی دیگری) تبادل می‌شد و هم از راه حکومت «عثمانی».

کتاب دیگر «فرهنگ لغت فرانسه به ترکی استانبولی» چاپ عثمانی است. این فرهنگ که وارونه آن یعنی «فرهنگ لغت ترکی استانبولی به فرانسه» در اختیار من است، مربوط به زمانی است که هنوز خط ترکیه تغییر نکرده و خط اسلامی و عربی در این فرهنگ وجود دارد؛ زمانی که هنوز «آتا ترک» روی کار نیامده و آن‌قدر آن خیانت‌ها و ضربه‌های فرهنگی را مرتکب نشده است.

در این فرهنگ لغت، واژگان، تعابیر و ترکیب‌های فارسی را فراوان می‌بینیم که از راه حکومت عثمانی به سرزمین مصری که زمانی جزو عثمانی بوده، منتقل شده است. گفتنی است، در عثمانی زمانی شعرسرودن شاهان عثمانی و سخن‌گفتن به فارسی، امتیاز اشرافی، فکری و فرهنگی رده بالا برشمرده می‌شده؛ همچنان که این حالت در سرزمین هند هم وجود داشته است:

شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

زبان پارسی از شرق به بنگاله و از غرب تا قلمروهای مهم عثمانی (بالکان در شمال و مصر در جنوب) پیش رفته و منشاء آثار فکری و معنوی فراوانی بوده است.

زمانی زبان فارسی در برخی از این سرزمین‌ها، یک زبان «اشرافی» محسوب می‌شده و دانستن آن موجب افتخار بوده؛ اما امروز چندان به این مسائل توجه نمی‌شود؛ اینکه به‌راستی وجود زبان فارسی در آن نقاط و نواحی چه جنبه‌ها، جلوه‌ها، نمودها و نمادهایی داشته و چه آثاری بر این سیر سخن و سیر زبانی از نظر فکری و فرهنگی (نه از نظر قومی، ملی‌گرایی، ناسیونالیسم و پان‌ایرانیسم) بار می‌شود. ما با تأسف امروز از برخی از این جنبه‌های مهم غافل هستیم و جا دارد به این امر توجهی بشود.

اشاره‌ای به موضوع هنر

مصر پایتخت فکری و فرهنگی جهان اسلام و جهان عرب بوده و هست؛ هرچند وجود این انسان ضعیف (حسنی مبارک) بر سر کار در سال‌های گذشته باعث شد، بخش‌هایی از دستاوردهای فکری مصر به مراکش و بخش‌هایی از دستاوردهای هنری آن (سینما و...) به سوریه منتقل شود، هنوز زیربناهای فکری و فرهنگی در این کشور بسیار قوی است. برای ایران پسندیده است که روابط خوبی با مصر البته با حفظ شئون ایران و رعایت ظرایف دیپلماتیک برقرار کند؛ البته من با

توجه به آنچه صورت می‌گیرد، خبر داریم، کارهایی آغاز شده؛ اما بیشتر و روشن‌تر نیاز به کار است.

به برخی تعاملات فرهنگی‌ای که می‌تواند بین این دو کشور صورت گیرد، اشاره می‌کنم. مصر ده‌ها سال برای کشورهای عربی، نمایشنامه، تئاتر و به‌ویژه سینما و فیلم‌های ماندگاری تولید می‌کرده است؛ مثلاً زندگی‌نامه برخی انسان‌های بزرگ که آثاری عمیق، آموزنده و ارزنده هستند؛ بنابراین سینمای ایران و مصر می‌توانند در زمینه‌های اجتماعی، دینی و آیینی کارها و محصولات مشترکی خلق کنند؛ همچنین در زمینه‌های کتاب و نشریات نیز می‌توان کارهای مشترکی انجام داد.

به‌تازگی قرار بود «نمایشگاه کتاب قاهره» در ماه مارس (اسفند) برگزار شود که به چند ماه بعد موکول و برای شرکت کشورهای دیگر در این نمایشگاه نیز اعلام آمادگی شد؛ حتی یکی از مقامات مصری با نام‌بردن کتاب‌های شیعی از شرکت آنان نیز استقبال کرد. چنین مواردی، طلیعه‌های ارزشمندی است که نباید در آنها منفعل باشیم.

ما باید در اندیشه ایجاد کرسی‌های مشترک یا متقابل دانشگاهی میان دو کشور باشیم. نگاه نخبگانی و نگاه حوزه‌های اندیشگی ایران و مصر به یکدیگر بسیار مثبت است و خوشبختانه تا حد خوبی از تلاطمات سیاسی مصون و محفوظ مانده است. آثار کلاسیک و جدید مصریان در حوزه علوم قرآن و حدیث که رشته خود من است، قرن‌هاست که در ایران محل توجه است و نیز برخی آثار کلاسیک و جدید ایرانی در مصر؛ البته هنوز در این زمینه‌ها راه‌های نرفته و حرف‌های نگفته فراوان داریم.

آنچه در این بین گفته شده و به فرض نخبگان دو کشور در حال حاضر می‌دانند، «حرفی است از هزاران کاندر عبارت آمده است.»

مصاهرت

از دواج‌های متعددی میان مردم و رجال این دو کشور شکل گرفته است؛ می‌دانیم که برای شاه ایران، همسری مصری (فوزیه، خواهر فاروق و دختر ملک فؤاد) را انتخاب کردند. در میان این دو خاندان وصلت‌های دیگری نیز پیش آمد. ناظران سیاسی دهه‌های اخیر چنین تحلیل می‌کنند که انگلیس صلاح دید، ایران و مصر برای آنچه در آینده قرار بوده رخ دهد، به هم نزدیک شوند و هنگامی که حکومت فاروق رو به افول گذاشت و احساس خطر کردند، صلاح دیدند این دو کشور از هم جدا شوند تا وقوع خطر برای یکی، دامن دیگری را نگیرد.

در آن سال‌ها در دربار شاه کسی بود که فعالیت‌های او باعث شد، فوزیه از شاه جدا شود. حدود هفت تا هشت سال پس از بازگشت فوزیه به مصر، حکومت فاروق سرنگون شد؛ سپس دیری نپایید (حدود یک سال بعد) که شاه ایران هم در سال ۱۳۳۲ در اثر اوضاع ملتهد داخلی، فراری شد. پادشاهان ایران و مصر هر دو به اروپا رفتند و در نهایت هر دو نیز از شهر رُم سر در آوردند.

کوشش هم‌زمان ایرانیان و مصریان برای حاکمیت بر ثروت‌های ملی

ملی‌شدن نفت در ایران و کانال سوئز در مصر سرفصل مهمی از تعامل میان ایران و مصر در مسیر مبارزه و کوشش است.

در ایران، نفت ملی شد و پالایشگاه آبادان به دست ایرانیان افتاد. انگلیسی‌ها شاید یک صدم ثروت هنگفتی را که از ایران برده بود، صرف ساخت پالایشگاه بسیار مجهزی کرده بودند که بزرگ‌ترین پالایشگاه خاورمیانه و یکی از بهترین پالایشگاه‌های جهان بود. هنگامی که پالایشگاه و صنعت نفت ایران از دست انگلیس گرفته و ملی شد، رجال مصر به صراحت گفتند، این الهامی برای ماست که ما نیز کانال سوئز (کانالی که حفاری ابتدایی آن به امر یکی از پادشاهان هخامنشی صورت گرفته بود) را ملی کنیم. این کانال با فاصله زمانی کمی ملی و آن هم از دست سرمایه‌گذاران غارتگر انگلیسی گرفته شد. این دو اتفاق، دو شکست سیاسی بزرگ برای انگلیس بود.

همچنان کشش و کوشش سیاسی و مبارزاتی

چند سالی از این قضیه می‌گذرد. مصر و شمال آفریقا ملتهب است، «جمال عبدالناصر» در حال سخنرانی و جنجال است و بر طبل «پان‌عربیسیم» بی‌بنیاد و بی‌حاصل خود می‌کوبد، در الجزایر کشمکش فراوانی میان مسلمانان الجزایری و فرانسویان استعمارگر وجود دارد. مردم الجزایر برای نیل به سیادت و استقلال خود خون‌های فراوانی را نثار می‌کنند.

آرام آرام در آغاز دهه ۴۰ ایران به سوی می‌رود که نهضت اسلامی مردم شکل می‌گیرد و مطالبات سیاسی، فرهنگی و دینی آنان رقم می‌خورد. در آن هنگام شاه چیزی گفت که سبب شد، جمال عبدالناصر او را به سخره گیرد. او گفت: «ما کسی را در فرودگاه دستگیر کردیم که از مصر آمده و به تظاهرکنندگان، نفری ۲۵ ریال پول داده تا در راهپیمایی شرکت کنند.»

ناصر در این باره موضع‌گیری سیاسی کرد و گفت: «[...] بر سر تو که صاحب حکومتی هستی که با هزینه‌کردنِ نفری ۲۵ ریال می‌توان آن را متزلزل کرد.»

پیش از این رویدادها در سال ۱۳۳۷ ناصر با ایران قطع رابطه می‌کند؛ چراکه شاه اسرائیل را به شکل «دوفاکتو (نیمه‌رسمی)» به رسمیت شناخته و روابط کمابیش پنهانی با آن برقرار کرده بود. ناصر نیز بیانیه رسمی و تند و تیزی داد و شاه را عامل، نوکر و سرسپردۀ استعمار معرفی کرد. در سال ۱۳۵۸ ایران با مصر بر سر همین موضوع (ارتباط مصر با اسرائیل و امضای پیمان خفت‌بار کمپ دیوید) به همان شکل رفتار کرد.

بین دهه‌های ۳۰ و ۴۰ (به‌ویژه ۴۰) شاه به اصطلاح شیعه ایرانی عضو اردوگاه غرب سرمایه‌دار را که زبان‌های انگلیسی و فرانسه می‌دانست و «آمریکارفته» بود و ناصر چپ عرب سنی آفریقایی که در شوروی درس خوانده بود، هر دو در صدد جست‌وجو و دستگیری اسلام‌گرایان در کشورهای خود بودند.

در ایران از جمله «هیأت مؤتلفه»، «فدائیان اسلام» بودند و در مصر «اخوان المسلمین» فعالیت داشتند. شاه و ناصر علیه هم با خشم و نفرت در رسانه‌ها پیدا و پنهان داد سخن می‌دادند؛ اما هر دو می‌دانستند که با مسئله‌ای به نام «اسلام‌گرایی» و مطالبات اسلامی مردم روبه‌رویند؛ اما شاه ایران بی‌پروا بود و خطر اسلام را برای خود دست پایین می‌پنداشت؛ در حالی که ناصر کمی زیرک‌تر بود. می‌توان گفت، سکتۀ قلبی ناصر و دق کردن بعد از شکست اعراب از اسرائیل به دادش رسید و کمابیش با همه ظلم‌هایی که مرتکب شد، با خوش‌نامی نسبی‌ای از دنیا رفت.

مورد دیگر از ارتباطات ایران و مصر در سال ۵۷ بود؛ یعنی وقتی شاه از ایران بیرون می‌رود، یگانه کشوری که او را می‌پذیرد و به عنوان رئیس رسمی کشوری برای او مراسم سان و استقبال ترتیب می‌دهد، مصر است. پس از آن شاه به هر کجا رو کرد، به شکل خفت‌باری او را تحقیر می‌کردند. «حسین هیکل» می‌گوید: «انور سادات» قصد داشت، بگوید، کاری که هیچ کشوری نتوانست انجام دهد، توانسته صورت دهد و وقتی شاه ایران از همه‌جا مانده و رانده بود، او را پذیرفت.»

این کار اتفاقاً به قیمت جان خود سادات هم تمام شد و یکی از علل مرگ وی را تشکیل داد. سقوط و مرگ شاه کمابیش هم‌زمان با سرنگونی و مرگ سادات بود.

زمینه‌های دیگر

تعامل ایران و مصر چنان که اشاره شد، فقط در زمینه‌های انقلابی و مبارزاتی نبود. در زمینه‌های دیگر نیز برخی هم‌گامی‌ها را میان این دو کشور می‌بینیم؛ حتی در زمینه‌های ملی‌گرایانه. وقتی مصدق برای دفاع از حق ایران به آمریکا رفت، در راه برگشت در دانشگاه اسکندریه مصر بنا به دعوت هیأت رئیسه آن دانشگاه حاضر شد و از دست دکتر «طه حسین» دکتری علوم سیاسی افتخاری دریافت کرد. در سال‌های اخیر اعلام شد، با توجه به اوضاع عراق «اردوگاه اشرف» در عراق باید تخلیه شود. دوباره یگانه کشوری که اربابان مناسب دیدند، پناه این گروهک مخوف و نفرین‌شده مصر باشد، سرزمین مصر بود. آنان به مصر رفتند و به‌تازگی هم در خبرها شنیدیم که منافقان از مصر فرار کردند.

داستان تقریب

ما در تعامل با مصر باید این جنبه‌ها، جلوه‌ها و معیارهای مهم را در نظر داشته باشیم. حوزه ما با حوزه مصر باید بیش از پیش دارای همکاری و تعامل باشد؛ یعنی بیشتر از زمانی که آیت‌الله بروجردی با چند نامه عالمانه و عاقلانه و بدون بعضی ریخت‌وپاش‌های ما، چنان ارتباط سودمندی برقرار می‌کرد. به قول شهید مطهری ایشان: «طلسم هزارساله‌ای را شکست و از عالی‌ترین مقام اهل سنت امضای حقانیت مکتب جعفری را گرفت.»

پرسش و پاسخ

طباطبایی: با سپاس از دکتر خوش‌منش که «مصر را در قرآن» بررسی کردند؛ البته جایگاه جغرافیایی مصر در قرآن بسیار مفصل است و ایشان به دلیل فرصت کم نشست آن را خلاصه بیان کردند؛ همچنین اشاراتی به «روابط ایران و مصر» شد. در ادامه از ایشان خواهش می‌کنم، بحث «اثرپذیری انقلاب مصر از انقلاب ایران» را توضیح دهند؛ همچنین اینکه در حال حاضر ایران چه راهکارهایی برای تعامل بیشتر فکری و فرهنگی با مصر و به ثمرنشتن مؤثرتر انقلاب آن می‌تواند داشته باشد.

دکتر خوش‌منش: من واقعاً در مقام معرفی راهکار بیش از آنکه تا به اینجا گفتم، نیستم. در این نشست از هزار سال پیش تا کنون نمونه‌هایی از تعاملات این دو کشور را بیان کردم. در زمان کنونی نیز به نقش حوزه، دانشگاه، سینما، ادبیات و رسانه‌ها اشاره کردم. این موارد پیش‌تر از این کمابیش و با فراز و فرودهایی نقش ایفا کرده‌اند. درست است که در ۳۰ سال گذشته، خیلی از راه‌ها میان دو کشور مسدود بوده است.

یکی از دوستان از قول یکی از مقامات امنیتی مصر می‌گفت: «مصر بشکلهٔ باروتی است که کبریت آن ایران است.» و من در کتاب «بیداری و بین‌الملل اسلامی» در این باره مفصل صحبت کرده‌ام. شروع نگارش این کتاب در حدود هفت سال پیش است. طبیعی است که در آن کتاب نمی‌توانسته‌ام به این جمله استناد یا حتی اشاره کنم؛ اما اشاره‌ای سربسته و مجمل به این موضوع شده که اوضاع آنجا هم‌اکنون آتشی در زیر خاکستر است. در عین حال نقش خود مصر و زیرساخت‌های قرآنی را در فکر و فرهنگ آنجا نمی‌توان و نباید نادیده گرفت.

آنچه من به عنوان یک معلم و نویسنده می‌توانستم بگویم، در این کتاب گفته‌ام. بیش از این اگر بخواهد جنبه‌های دیپلماتیک و... پیدا کند، در حد این نشست نیست. در کتاب مزبور مطالبی را گفته‌ام و البته از من خواسته شده و به نوعی تکلیف شده که دربارهٔ تعامل فرهنگی میان ایران و مصر کتاب دیگری به طور مستقل بنگارم. اگر توفیق رفیق شود این کار را خواهم کرد و در آنجا به خواست خدا با تفصیلی افزون سخن خواهم گفت.

طباطبایی: در مورد تعاملات فرهنگی به سینما اشاره کردید که نکتهٔ بسیار خوبی بود؛ اما در مورد رسانه‌ها به‌ویژه رسانه‌ای که غرب به وجود آورده و از آن بهره‌های بسیاری می‌برد، چه می‌توانیم بکنیم؛ همچنین در بحث حوزه و دانشگاه الازهر که اشاره کردید چه کارهایی می‌توان انجام داد؟

دکتر خوش‌منش: چندی پیش یکی از رسانه‌های حامی دولت در صفحهٔ اول تیتراژ بود: «سینما، طفل عقب‌ماندهٔ انقلاب». تأکید می‌کنم این تیتراژ را یکی از روزنامه‌های حامی دولت در صفحه اول خود زده بود و به هر حال این سخن رنگ سیاسی و بوی مخالفت با دولت ندارد.

سینمای ما در زمینه برخی مسائل خانوادگی و حتی گاهی دینی چند کار خوب و ماندگار دارد؛ اما کارهای زیادی هستند که روشن است نویسنده و تهیه‌کننده آن کارها از روح قرآن بی‌خبر بوده است؛ حال آنکه در مصر در بخشی زمینه‌های سینمایی طی ۶۰ سال گذشته از ما بسیار پخته‌تر عمل کرده‌اند. (در عین حال در مصر فیلم‌های بی‌قید و بند و بی‌محتوا هم زیاد ساخته شده است.) در این مسائل چندان نمی‌توان وارد شد؛ چون به خود من این اشکال گرفته می‌شود که در زمینه سینما تخصص ندارم و نمی‌توانم اظهار نظر کنم. ما فقط در اینجا به چنین مسائلی می‌توانیم اشاره کنیم و نه بیشتر. ای کاش روزی میان سینمای ایران و مصر نیز ارتباطاتی خوب برقرار و آثار مفهومی مشترک و ماندگاری خلق شود.

می‌توان پس از این در اینجا یا جاهای دیگر نشست‌های بیشتری با رویکردهای بین رشته‌ای و با حضور متخصصان مسائل مختلف برپا کرد و در آن نشست‌ها به تفصیل درباره این مطالب صحبت کرد و می‌توان چنان‌که اشاره کردم، توضیحاتی را افزون بر این مختصری که گذشت، نگاشت.

فیلم اعدام فرعون

[در ادامه بخش‌هایی از فیلمی به نام «اعدام فرعون مصر» نمایش داده می‌شود.] باید به خاطر داشت که هدف از نمایش این فیلم، مثلاً تأیید ترور انور سادات نیست. ما نمی‌خواهیم بگوییم که ترور سادات کار خوبی بود یا نه. آن بحث دیگری است؛ اما نباید از یاد ببریم که انقلاب ما از طریق آگاهی توده‌ها و حرکت آنها شکل گرفت و نه مثلاً از طریق ترور شاه. دیدیم که سادات ترور شد و ۳۰ سال هم گذشت؛ اما مشکلی از کار مصر سیاست و اقتصاد آن گشوده نشد.

در جایی دیگر نیز اشاره کرده‌ام که مقوله‌های بیداری، اصلاح و روشنفکری در عصر ما در نظر بیشتر نویسندگان ایرانی و غیر ایرانی از سیدجمال‌الدین اسدآبادی آغاز می‌شود و تا پس از او ادامه می‌یابد؛ اما کیفیت این ادامه مهم است. درباره کیفیت این ادامه چندین قول وجود دارد:

۱. آموزه‌های سیدجمال چندان عمیق و ریشه‌دار نبود، پایدار نماند، اصلاً سخن او پژوهشی پیدا نکرد و توفیق چندان نیافت.
۲. سخن سیدجمال روی گروه‌های ملی در مصر تأثیر گذاشت و نمونه بارز او قیام‌های «عربی پاشا» و «سعد زغلول» است. در ایران و مصر و شبه‌قاره نیز در نهایت نیروهایی که جزو نیروهای ملی یا روشنفکر محسوب می‌شدند؛ همچون اقبال لاهوری، دکتر شریعتی، نویسندگان ملی ایران که در مبارزه با رژیم شاه نیز حضوری داشتند یا شخصیت‌های فرهنگی (مثل «محیط طباطبایی») از حرف و اقدام او متأثر بودند و کوشش وی را ستودند.
۳. سخن او اثری قرآنی داشت و نیروهای رادیکال و پرحرارت را به حرکت و جنبش درآورد و کسانی مانند «رشید رضا» و «سید قطب» که از داعیان و ایجادکنندگان اندیشه سلفی در مصر بودند و حتی رگه‌هایی از سمت و سوی فکری آنها امروز در آثار نیروهای «القاعده» نیز دیده می‌شود، از متأثران این وادی و نادای فکری بودند. ببینید اقبال لاهوری و به فرض محیط طباطبایی کجا، گروه‌های القاعده کجا!
۴. در اینجا امکان بررسی و تحلیل این اقوال وجود ندارد. من فقط به نقل قول‌هایی از برخی نویسندگان و دانشمندان ایرانی و غیر ایرانی اکتفا می‌کنم.

«کریم مجتهدی» دربارهٔ او می‌گوید: «بدون شک سیدجمال یکی از آن کسانی است که به قول «آندره ژید»، نبوغ خود را در ترسیم و پروراندن زندگانی خود و نه در به وجود آوردن آثار قلمی به کار گرفته‌اند. زندگانی سیدجمال، حماسه‌ای است که ساختن و پروراندن آن، مستلزم استعداد و قدرت استثنایی است. هر صفحه از زندگانی او حاکی از حوادثی است که به‌تنهایی می‌توانست مردی را از پای در آورد؛ اما او باکی از چیزی به خود راه نداد و به هیچ طریق از میدان به در نرفت.»

سیدجمال شخصیتی است که انسان‌های گوناگون، مانند همهٔ بزرگان تاریخ، دربارهٔ او نوشته‌اند و هر یک از ظن خود یار او شده و نقش خویش را در آب و آینهٔ وجود او دیده‌اند. «شیخ محمد عبده» در مقدمهٔ ترجمهٔ «نیچریه» وجود تنوع و تکرر دیدگاه‌ها را دربارهٔ سید، معلول شخصیت او می‌داند که همچون حقیقتی کلی در هر ذهنی متناسب با همان ذهن، شکل گرفته یا همانند نیرویی روحی است که بر اساس شاکلهٔ دید ناظران، صورت وجود یافته است.

«احمد امین» می‌گوید: «بر سر مزار سید ایستادم و گفتم، اینجا، آرامگاه زنده‌کنندهٔ نفوس و آزادکنندهٔ عقول و تکان‌دهندهٔ دل‌ها و برانگیزندهٔ ملت‌ها و متزلزل‌کنندهٔ تخت‌هاست.»

کسی در اینجا آرمیده است که پادشاهان وقت، بر عظمت او رشک می‌بردند و از زبان و سطوت او در هراس بودند، دولت‌های صاحب ارتش و تجهیزات، از حرکت او بیمناک بودند و کشورهایی که آزادی در آنها موج می‌زد، حوصله‌شان از حریت او به تنگ آمده بود... اینجا آرامگاه آن کسی است که بذره‌های انقلاب عربی پاشا را افشاند و آن‌کسی است که همهٔ نفوس

را در ایران برای انقلاب برانگیخت و آن کسی است که در سراسر جهان اسلام با دولت‌های بیگانه مبارزه کرد.»

استاد «سیدمحمد محیط طباطبایی» در این زمینه می‌گوید: «من از میان همه چهره‌های درخشان تاریخ ایران، به‌ویژه کسانی که در راه استقرار حکومت ملی و سقوط استبداد، مصدر خدمات ارزنده بوده‌اند، «چهره مظلوم سیدجمال» را برگزیده‌ام؛ زیرا عکس چهره او را در قانون اساسی، مطبوعات، فرهنگ جدید و همه تشکلات اساسی مربوط به حکومت مشروطه وطن خود می‌نگرم و عقیده دارم خدمتی که او به ایران کرد، بالاتر از خدمتی بود که نادر، اردشیر، یعقوب لیث و شاه اسماعیل به تاریخ ایران کردند، بلکه در ردیف خدمت «هوخشتره مادی» و «آرشاک پرثوی» جای می‌گیرد.»

توجه داشته باشیم که از کنار درس‌ها و سخنان سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزا رضای کرمانی بیرون آمد که خون ناصرالدین‌شاه را ریخت، میرزا رضا مورد توجه و محبت سیدجمال بود؛ اما سید هیچ‌گاه اصل و شیوه‌ای را به نام کشتن ناصرالدین‌شاه را بدو نیاموخته بود و آن را از وی نخواستند بود. از پای دستگاه فکری سیدجمال در شمال آفریقا، «متمهدی سودانی» با ادعای کفرآمیز مهدویت در سال ۱۸۱۱ بیرون زد. او از قضا محبوبیتی هم کسب کرد و با تکیه بر همان اقبال مردمی بود که بریتانیایی‌ها و متحدان مصری آنان را از «خارطوم» بیرون راند و بر سودان مسلط شد.

نوشته‌های «سیداحمد کسروی» باعث شد تا امام خمینی (ره) دروس خود را در حوزه علمیه قم تعطیل کند تا پاسخ سخنان نادرست او در «اسرار هزار ساله» را با نگارش «کشف‌الاسرار» بدهد. سیداحمد کسروی به دست «فداییان اسلام» در تهران کشته شد، بی‌آنکه امام (ره) به آن گروه،

مجوز کشتن احمد کسروی یا نخست‌وزیران حکومت پهلوی را داده باشد؛ البته و با این حال هنگامی که نواب و یارانش را حکومت پهلوی به اعدام محکوم کردند، امام (ره) از هیچ کوششی برای جلوگیری از اعدام آنان فروگذار نکرد.

گویند که از پای درس‌ها و آثار دکتر علی شریعتی، قاتل استاد مطهری برخاست. امروز نیز حرکت مخوف و خوارجی القاعده، مبانی فکری خود را به اندیشه‌های حرف‌های رشید رضا و سید قطب منسوب می‌کند. در خیزش اسلامی مصر نیز ترور انورسادات اتفاق افتاد که این امر نیز مورد تأیید رهبران و بنیادگران اصلی بیداری اسلامی در مصر نبود.

این‌همه از این رو بود که کشتن امثال ناصرالدین شاه و کسروی و هژیر و رزم‌آرا و انورسادات و دیگران، راه حل مشکلات امت اسلامی نبوده و نیست. دیدیم که با رفتن این چهره‌ها کسان دیگری از قماش خود آنان جایگزین آنان شدند. تاریخ اسلام گواهی می‌دهد که ائمه (ع) با ترور و معادل آن در فقه و واژه‌شناسی اسلامی «فَتْک» موافق نبودند.

امیرالمؤمنین (ع) مردم را از کشتن عثمان بن عفان برحذر داشت و کشتن عمر بن خطاب نیز مورد رضای او نبود. دیدیم که جامعه نوپای اسلامی، به جز آنکه شاهد انواع وقایع نامطلوب بود، سه خلیفه از چهار خلیفه نخست خود را از راه ترور از دست داد. قتل خلیفه سوم بهانه‌ای در دست معاویه و فرزند ناپاکش برای انواع فتنه‌ها و خونریزی‌های بعدی شد.

هم‌اکنون هدف از فیلمی که نمایش داده می‌شود، آشنایی با برخی لایه‌ها و مایه‌های فکری موجود در مصر و برخی هم‌گامی‌های فکری و

اندیشه‌های آنها با نهضت ماست. در این فیلم سخنان برخی چهره‌های برجسته اخوان المسلمین که در مصر دارای نقش و اهمیتی هستند نیز وجود دارد.

خلاصه و نتیجه

۱. خلاصه سخن این بود که ایران و مصر در طول دو سده گذشته تعامل خوب و ازرنده‌ای با هم داشته‌اند. از میان این تعامل‌ها می‌توان به پیدایش سازمان «جهاد اسلامی» اشاره کرد که برآمده از اخوان المسلمین و اندیشه‌های «سید قطب» بود، اندیشه‌های سید قطب برآمده از سخنان «حسن البنا»، اندیشه‌های حسن البنا از «شیخ محمد عبده» و اندیشه‌های عبده از سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود و جوهر این حرکات نیز بازگشت به قرآن و تعالیم حیاتبخش آن بود.
۲. گاهی ما اصرار داریم بر این نکته پافشاری کنیم که همه آنچه در کشورهای عربی و شمال آفریقا در حال اتفاق افتادن است، از مردم ایران و انقلاب آنان برآمده است. روشن است که انقلاب ما راهکارها و نکات مهمی را به مردم منطقه داده؛ اما نباید تأکیدات مکرر ما بر این موضوع منتهی به این القا و تلقی شود که مردم منطقه به‌ویژه مصر از خود هیچ‌گونه بینش و نگرش نداشته و ندارند و همیشه منتظر وقوع اتفاقی در بیرون‌اند. نباید از یاد برد که ملت مصر در این زمینه‌ها خود صاحب منطق و خرد است و راه خود را نیز ادامه خواهد داد. ما در جای خود باید از نقاط قوت و نیز ابتکارات آنها بگوییم. چنین رویکردی از سوی ما عامل مهمی برای تشویق مصریان و دیگر اعراب برای پیشروی و ادامه مسیر است.

۳. ما نباید قضایا را خیلی آسان بنگریم. اکنون در مصر ساختار قدرت تغییر نکرده است، فقط مبارک از منصب دوری کرده که البته تا مدتی پیش، «عمر سلیمان» حتی برخی کارها را با وی هماهنگ نیز می‌کرد و برخی اعضای شورای فرماندهی ارتش، پیدا و پنهان به دیدار وی در شرم‌الشیخ می‌شتافتند. به‌تازگی گروه‌هایی از مبارزان مصری خواستار تغییر ساختار شده‌اند و دادگاه مصر نیز در حال تهیه دادخواست و ارسال احضاریه برای مبارک، همسر و فرزندانش است.

اوضاعی که در شمال آفریقا و کشورهای عربی پدید آمده، در درازمدت و طی مراحل‌ی که چندان آسان هم نخواهد بود، می‌تواند به نفع اسلام و مردم منطقه تمام شود. همان‌گونه که در مضمون سخن رهبری انقلاب هم وجود داشت، امت اسلام گردنه‌های دشواری را هنوز در پیش روی خود دارد. بعید نیست با این تنوعات و دخالت‌هایی که در برخی کشورهای عربی وجود دارد، در سال‌های آتی اوضاع آنان که چیزی میان اوضاع عراق و لبنان باشد.